

گاهنامه هنر و مبارزه

حمید محوی

پاریس. 23 ژانویه 2012

درباره « شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران »

و «نشریه رادیکال (شماره 6)» (1)

« خطر جنگ و ضرورت تأکید بر سیاست چپ رادیکال »

بخش 1

هم زمان با ارسال نقدی که درباره نوشته منوچهر صالحی تحت عنوان «تجربه های شکست خورده سازمان سازی در انیران» به تاریخ 12 ژانویه، ایمیلی از سوی « شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» دریافت کرده بودم، و با خواندن یکی از مقالاتی که دست کم عنوان آن مهمتر از همه به نظر می رسید یعنی مقاله «خطر جنگ و ضرورت تأکید بر سیاست چپ رادیکال» نوشته پژمان رحیمی - و با هم راهی «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» - به نظر رسید که این «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» نیز تا حدودی زیادی می تواند در ادامه موضوع «تجربه های شکست خورده سازمان سازی در انیران» مطرح گردد. و بر این اساس نقدی در رابطه با مقاله شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران نوشتم. ولی این نقد حدود ده روز بعد توسط یکی از هواداران این سازمان مورد اعتراض قرار گرفت و با نوشته ای که بیشتر ناسزاگویی بود تا نقد، از سایت کمونیست های انقلابی درخواست کرده بود که «گاهنامه هنر و مبارزه» جایش در این جا نیست و باید حذف شود.

البته من تنها یکی از مواردی را که نویسنده ف.گ به دفاع از « شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» مورد انتقاد قرار داده بود، به رسمیت شناختم که نتیجه خوانش آشتباه آمیز متن بود، و اعتراض او را وارد دانستم و به همین علت تمام مقاله ای را که در رابطه با موضع گیری آنها نوشتم بادم حذف کردم تا نقد دیگری بنویسم.

در نشریات سیاسی نزد گروه ها و یا سایت های خبری با روزنامه نگاران حرفه ای که با و برای سرمایه ها و سیاست های خاصی کار می کنند، غالباً هیچ اشتباهی روی نمی دهد. زیرا که همه امور بر اساس پیش فرض ها و پیش ساخت ها و ترفندهای تصنعی با تکیه به آخرین دست آوردهای فنی برای هدایت افکار عمومی به سوی اهداف از پیش تعیین شده اداره می شود و پیش می رود.

از آن جایی که دو پاراگراف آخر مقاله آنها به نظرم ابهام آمیز می رسید، در ایمیل هایی که اخیراً از طریق سایت کمونیست های انقلابی رد و بدل شد، درخواست کردم که «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» مواضع خودش را به شکل روشن تری در یک متن مستقل در رابطه با تهدیدات و احتمال جنگ امپریالیستی علیه ایران اعلام کند. زیرا اگر چه عنوان مقاله آنها بسیار جالب و حائز اهمیت به نظر می رسد، ولی با قطع نظر از چگونگی و اعتبار پانورامای تمایلات موجود و جمع بندی و تعاریفی که در تحلیل پژمان رحیمی (شورا) عرضه شده، در مورد موضع گیری و راه کار خودشان به گواه دو پاراگراف آخر، کمی سهل انگارانه به نظر می رسد (این دوپاراگراف را کمی دورتر ضمیمه خواهم کرد). ولی به این در خواست من هنوز پاسخ نگفته اند. ولی در این جا همان متن پژمان رحیمی به نمایندگی از سوی «شورای دانشجویان...چپ» و همان مطالب دو پاراگراف آخر را به عنوان موضع گیری آنها در نظر می گیرم.

در هر صورت نوشته های من همواره بر اساس منطق پژوهشگرانه سروسامان گرفته و می گیرد، و هیچ گاه، هیچ موضوعی را یک بار برای همیشه و به عنوان مقوله ای مطلق در نظر نمی گیرم. زیرا به پیچیدگی واقعیت آگاه هستم، و اگر ما در نوشته هایمان مدعی شویم که تمام واقعیت را گفته و

بازنمایی کرده ایم، واقعا اشتباه بزرگی مرتکب خواهیم شد، زیرا «مدت های مدید است که دیگر قادر به تجربه کامل آن و در تمامیت آن نیستیم.» (برتولت برشت. نوشته ها درباره «دادگاه اپرای چهار پنی. بخش دوم». مراجعه شود به وبلاگ تأثر بی نوایان و وبلاگ برتولت برشت. که به زودی منتشر خواهد شد)، در نتیجه دفتر و کتاب بررسی های من همیشه باز است و مطالب همواره به شکل باز مطرح می شود.

از سوی دیگر با توجه به نامه اعتراضی «ف.گ» بر آن هستم تا در اینجا پیش از همه فصل دیگری را نیز به انتقاداتم اضافه کنم، و مطالبی را به مجادلات ایمیلی اختصاص دهم و مشخصا مطالبی را درباره رفتار منتقدانه و خطر انحراف احتمالی در آن را یادآور شوم، تا این که دوباره برسیم به «خطر جنگ و ضرورت تأکید بر سیاست چپ رادیکال».

پا نوشت :

(1)

عنوان مقاله : خطر جنگ و ضرورت تأکید بر سیاست چپ رادیکال

نوشته پژمان رحیمی

توسط : شورای دانشجویان و جوانان چپ

2012/01/13

آدرس انترنتی :

www.shorayejavanan.com

گاهنامه هنر و مبارزه

حمید محوی

پاریس. 23 ژانویه 2012

درباره « شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران »

و « نشریه رادیکال (شماره 6) »

« خطر جنگ و ضرورت تأکید بر سیاست چپ رادیکال »

بخش 2

درباره رفتار منتقدانه در کار نقد

توهم جنبش دانشجویی چپ رادیکال یا افلاطون؟

خطر دیکتاتوری و دور باطل

یکی از بهترین کتاب هایی که همیشه راهنمای من در کار نقد بوده، کتاب « هنر همیشه حق به جانب بودن » اثر شوپن هاور است که در عین حال خواندن آن را به همه توصیه می کنم. این کتاب نه تنها برای کار نقد و مجادله فکری و علمی بلکه برای زندگی روزمره نیز کارآیی بسیار شگرفی دارد. یکی از مهمترین مسائلی را که شوپن هاور در پیشگفتار این کتاب ارزنده مطرح می

کند، تفکیک دو رویکرد کاملاً متفاوت در مجادلات است: آن که در پی حقیقت است و آن که در پی حق به جانب بودن.

با یادآوری این کتاب، من به سراغ نامه اعتراضی ف.گ که به حمایت از «شورای دانشجویان و جوانان ایران» به سایت کمونیست های انقلابی می نویسد:

«اینگونه نوشتجات حتی ارزش خواندن و نقد کردن نیز ندارند. خواهشمندم نوشته مذکور و تمام آرشیو گاهنامه هنر و مبارزه را از روی سایت حذف نمایید. حیثیت و اعتبار سایت کمونیستهای انقلابی بالاتر از این است که چنین فحش نامه‌هایی در آن درج شوند.»

و چنین حرفهایی از سوی فردی گفته می شود که نوشته خودش انباشته از ناسزا به نویسندگان گاهنامه هنر و مبارزه می باشد: «نوشته های لومپن گونه» و موارد دیگر که ضرورتی برای تکرار آنها نمی بینم.

موضوعی که من می خواهم به آن اشاره کنم، اساساً حقانیت کارهایی که من در چهار چوب گاهنامه هنر و مبارزه انجام داده ام نیست. موضوع اساساً حقانیت نقدی که در رابطه با مقاله پژمان رحیمی نوشتم نیز نمی باشد، بلکه موضوعی که ما در این جا باید زیر ذره بین قرار دهیم، رفتار با نقد است.

بر این اساس، یادآوری کتاب شوپن هاور نیز در ابتدای این نوشته چندان بی دلیل نبود، زیرا با چنین نگاهی به موضوع نقد و کار نقد، کاملاً می بینیم که نویسنده می گوید «این نوشتجات حتی ارزش خواندن و نقد کردن هم ندارد». و چنین شگردی در بحث و جدل مطمئناً بین استراتژی هایی که شوپن هاور برای «هنر همیشه حق به جانب بودن» معرفی می کند، شناخته شده است.

ولی موضوع به این دو نکته تناقض آمیز منحصر نیست. آن چه ف.گ را به عنوان هوادار یا خواننده نشریه اینترنتی رادیکال و «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» برای موضوع این بخش حائز اهمیت می سازد، بررسی

رفتار منتقدانه او می باشد که اعلام می کند : « خواهشمندم نوشته مذکور و تمام آرشیو گاهنامه هنر و مبارزه را از روی سایت حذف نمایید.»

درخواست ف.ب.گ، علاوه بر این، در نبود واکنش علنی از سوی «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» در رابطه با نقد من، دو روی یک سکه به نظر می رسد. در واقع، این رفتار، به شکل گسترده در محافل حاکم و به عبارت دیگر در محافل قدرت بسیار رایج است. و به همین علت یعنی رایج بودن چنین شیوه هایی است که نمونه ف.ب.گ و «شورا...» را برای ما مطرح می سازد. به این معنا که استراتژی قدرت نه تنها بر اساس انحصاری سازی و به کارگیری آخرین دست آوردهای فنی عمل می کند، بلکه در آن جایی که نتواند به حذف فیزیکی مخالفانش جامه عمل بپوشاند، سکوت رادیو برقرار می سازد. و در جهان علوم استراتژی تکیه کلامی وجود دارد که می گویند : «قدرت را با درجه تحمل و ضربه پذیری آن اندازه می گیرند.»، یعنی این که قدرت در حالی که ضربه ها را دریافت می دارد، لام تا کام حرف نمی زند و سکوت می کند. «توطئه سکوت» اصطلاح دیگری برای بیان همین رفتار به نظر می رسد. که بی گمان در هیچ یک از این رفتارها نشانی از حقیقت جویی دیده نمی شود.

به عنوان مثال، تا چه اندازه مدافعان حقوق بشر می توانند در مقابل انتقاداتی که به آنها وارد شده، سکوت کرده و هم چنان دعاوی خود را تکرار کنند؟ در حالی که بر اساس انتقادات کاملا مشخصی طیف حقوق بشری ها یک پای مهم در جنایت علیه بشریت بوده و هستند و با شنیع ترین و بهیمی ترین سیاست های امپریالیستی هم راه شده اند. تا چه اندازه ایالات متحده و اروپا می توانند کشورهای حاشیه ای را چپاول کنند و یا به بهانه های پوشالی و ظاهرا انسان دوستانه به کشتار مردم بی گناه و شنیع ترین رفتارها - تا تحمیل خوردن گوشت سربازان کشته شده به اسرای جنگی - دامن بزنند و سرزمین آنها را اشغال کنند، و در عین حال خودشان را به عنوان کشورهای متمدن و دموکراتیک جا بزنند؟

مسئله مرتبط است به رفتار ما با کار نقد، با کار مفهوم سازی در چشم انداز کارکرد اجتماعی آن. البته در حسن نیت ف.گ به حمایت از «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» (؟) که خواهان حذف گاهنامه هنر و مبارزه می باشد، تردیدی نمی توانیم داشته باشیم، حتی می توانیم در نوشته های او برخی انتقاداتش را به نویسنده گاهنامه هنر و مبارزه وارد بدانیم. و نویسنده خود یک مورد اشتباه را پذیرفته است. حتی می توانیم بگوییم که درخواست او نیت خیلی اخلاقی داشته است. با آگاهی به این واقعیت که بسیاری از جنایاتی هم که در تاریخ بشریت روی داده به نام اخلاق صورت گرفته. کشتار میلیون ها انسان بی گناه در عراق و در افغانستان به نام اخلاق صورت گرفت، تخریب کشور لیبی و کشتار دهها هزار مرد و زن و کودک و آشپز سنگالی، و تخریب 75 درصد از شبکه آب رسانی لیبی که در نوع خودش در جهانی بی بدیل بود، به بهانه های بشر دوستانه انجام گرفت. البته آنهایی که دست به چنین جنایاتی زدند، کاملاً به نقشه خودشان آگاه بودند، ولی در رسانه ها دروغ گفتند و به این دروغ خود نیز آگاه بودند. البته، در کنار این سکه تقلبی و دروغی، یک دروغ دیگر هم وجود دارد که از ساحت ناخودآگاه بر می آید. دروغ ناخودآگاه این است که ما می خواهیم پیشرفت کنیم، ولی عملاً کاری می کنیم که در جابزنیم. وظیفه ارتقاء آگاهی طبقاتی

می خواهیم جامعه سوسیالیستی بسازیم، ولی عملاً به ارتجاعی ترین شیوه ها رو می آوریم. می خواهیم از آزادی بیان و ضرورت نقد و به طوری که ف.گ نوشته از «وظیفه ارتقاء آگاهی طبقاتی» دفاع کنیم، ولی عملاً به خودمان پشت پا می زنیم و در سرایش دیکتاتوری و اختناق در می غلطیم.

درخواست و پیشنهاد «حذف گاهنامه هنر و مبارزه» از یک بینش پیشگام و مترقی منشأ نمی گیرد، و چنین رفتاری تنها می تواند به ما نشان دهد که طرفداران چنین نگرشی که به حذف آثار افراد رأی می دهند، و در عین حال خود را سوسیالیست معرفی می کنند، تنها در توهمی موهومی از سوسیالیسم به سر می برند. حذف آثاری که از دیدگاه اخلاقی مضر تشخیص داده شده، متعلق به یک بینش مارکسیستی و دیالکتیکی منشأ نمی گیرد بلکه به طور کاملاً مشخص نامش افلاطون است. نامش جمهوری اسلامی و نامش نظام سرمایه

داری است. افلاطون نیز با ممنوع کردن آثار هومر هدف اخلاقی داشت و آن را از دیدگاه روانی برای رشد فکری جوانان نامناسب و خطرناک ارزیابی می کرد. ولی خطر خود افلاطون در این جا بود و هست که اساسا به کار نقد پایان می دهد. به جای آن که ابزار فکری مناسب در اختیار شهروندان قرار داده شود تا آنها خودشان بتوانند الف را از میم تشخیص دهند، افلاطون، ولایت فقیه، آیت الله، عقل کل برای آنها تصمیم می گیرد که چه چیزی را باید بخوانند و چه چیزی را نباید بخوانند. و سپس حذف، ممنوعیت. البته نباید تصور کرد که چنین ممنوعیت هایی تنها محصول ولایت فقیه و یا به طور کلی فرهنگ ارتجاعی و طبقه بورژواز وابسته و معامله گر در ایران است، بلکه باید دانست که «ممنوعیت»، «اختناق» در جوامع پیشرفته سرمایه داری دیکتاتوری بورژواها در اشکال بسیار ظریف تر و با پنهانکاری و ترفندهای دیگری به اجرا گذاشته می شود.

من در بسیاری از موارد در تجربیات اجتماعی ام و به ویژه در مراودات انترنتی، به این نتیجه رسیده ام که برقراری و تداوم جمهوری اسلامی در ایران چندان هم بی پایه و اساس و بی دلیل نبوده است. زیرا چنین فرهنگی عمیقا در جامعه ما و در بطن تک تک افراد نفوذ کرده، و جنبش چپ نیز هرگز از این قاعده مبرا نبوده است. تنها شانس و برتری جنبش کمونیستی ایران در این نکته نهفته است که با نظریاتشان در تضاد هستند. البته این تضاد عمومیت دارد، جمهوری اسلامی هم با نظریاتش در تضاد است، از یک سو می خوهد به جامعه اسلامی و متعالی برسد ولی نتیجه این است که دختر دیپلمه با یک بچه به بقل باید برای پرداخت اجازه خانه خود فروشی کند.

در این جا بد نیست خاطره ای را از دوران آغاز جنبش سبز در این جا به نقل بیاورم تا این موضوع، یعنی رفتار منتقدانه، کمی روشن تر شود. در آغاز جنبش سبز، سایتی مشابه به فیس بوک به نام «کمون سرخ» ایجاد شده بود و من با مشاهده گشایش چنین سایتی به استقبال آن رفتم و ثبت نام کردم. من تقریبا جزء نخستین افرادی بودم که در این سایت ثبت نام کرده بودم، تعداد مشترکان هنوز به پنج نفر نرسیده بود. در آن جا دیدم تعدادی لینک - فیلم درباره صمد بهرنگی منتشر شده و موقعیت را مناسب دیدم تا نقدی را که پیش

از این درباره این نویسنده اسطوره ای نوشته بودم، در آن جا مطرح کنم. زیرا صمد بهرنگی و جریان هایی که هنوز هم او را نویسنده ای انقلابی معرفی می کنند، متأسفانه به همان فرهنگ ارتجاعی و طیف سوسیالیست های ناخودآگاه افلاطونی تعلق دارند، تا طیف واقعا پیشگام و سوسیالیست.

ولی چه اتفاقی روی داد؟ اگر در «کمون سرخ» به تمام مشترکان جدید خوش آمد گویی می کرد، از همان آغاز مرا «بازمانده ساواک» و جز اینها معرفی کردند و به من گفتند که تو می توانی بمانی ولی ما با تو مرزبندی داریم. یعنی این که موازین دموکراتیک را رعایت کرده باشند، می توانستم همانجا برای خودم بپلکم ولی کسی با من کاری نخواهد شد. این تنش وقتی بالا گرفت که من به اظهارات برخی اعتراض کردم که سعی می کردند مجاهدین خلق را به عنوان تنها مدافع مردم ایران نشان دهند که جنایات رژیم را در خارج از کشور افشا می کند.

به این ترتیب بود که من ممنوع القلم اعلام شدم تا تکلیفم در هیئت داوران و شورای سایت و یا چیزی شبیه به این روشن شود. و سرانجام هم کاملاً از سایت کمون سرخ حذف شدم.

در مورد «کمون سرخ» البته بعدها در ترجمه و نگارش مطالبی درباره «رسانه دروغ» و به ویژه در رابطه با چگونگی مرگ ندا آقا سلطان، و پی بردن به امکانات و ترفندهایی که سازمان سیا در همه جا به کار برده، و از جمله در اختیار مخالفان رژیم ایران نیز قرار داده، و با توجه به امکانات فنی که رابط های سایت کمون سرخ در ایران به کار می بردند، امروز می توانم حدس بزنم که «سایت کمون سرخ» نیز یکی از همان سایت های سرخ قلابی آمریکایی-امپریالیستی بوده است. در هر صورت حضور مجاهدین خلق در این سایت این نظریه را کاملاً تقویت می کند.

می بینیم که این موضوع حذف افراد و حذف نقد تا چه اندازه در جامعه ما متداول است. البته باید اضافه کنم که حذف شدگی برای من سابقه پیشینه دارد، چرا که دانشگاه های فرانسه هم با تباری نامرئی اپوزیسیون های ایرانی، مرا حذف کردند و مانع پژوهش دانشگاهی من شدند. ولی این پژوهش حذف شده،

در گاهنامه هنر و مبارزه ادامه پیدا کرد. در نتیجه می بینیم که پیشنهاد ف.گ برای حذف گاهنامه هنر و مبارزه - در سایت کمونیست های انقلابی که تا این جا خوشبختانه پاسخ مثبتی به خود ندیده - تا چه اندازه به این فضای تاریک و روشن جهان سیاست و تبانی های گروهی تعلق دارد، که مانند خود جمهوری اسلامی، با دعاوی برقراری جامعه ای برتر و قوانینی عادلانه در سطح قوانین الهی و غیره، به بی عدالتی و فقر و ناآگاهی و واپس گرایی در سطح عمومی و سرانجام نظام دیکتاتوری دامن می زند. پیشنهاد ف.گ به پشتیبانی از «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» مبنی بر حذف گاهنامه هنر و مبارزه، به این معنا است که تنها منبعی که امروز فعالیت های به اصطلاح فرهنگی و هنری اپوزیسیون های خائن و مزدور را که در خدمت اهداف امپریالیستی بوده، و نمایندگی بورژوازی معامله گر و وابسته را در بارزترین اشکال آن به عهده دارند، و علاوه بر تمام اینها، گاهنامه هنر و مبارزه به عنوان تنها مکان مقاومت در برابر تهاجم ناتوی فرهنگی، حذف شود.

توجه داشته باشیم که در این جا اساسا موضوع به هیچ عنوان حقانیت گاهنامه هنر و مبارزه نیست، بلکه توجه ما باید روی رفتار نقادانه متمرکز باشد. در کار نقد کسی چه کار می کند، چه می گوید؟ ف.گ به دفاع از «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» چه می گوید؟ ف.گ می گوید این فعالیت فرهنگی و هنری در گاهنامه هنر و مبارزه که در پی افشای ترفندهای امپریالیسم جهانی در زمینه فرهنگی است از سایت کمونیست ها حذف شود. آیا اعلام چنین خواستی از سوی آنهايي که می خواهند معمار جامعه سوسیالیستی باشند، تناقض آمیز نیست؟

ولی چنین تناقضی به هیچ عنوان نمونه منحصر بفردی در رفتار برخی از این سوسیالیست های «قهر آمیز» نیست، بلکه در جای جای گفتمان ها آنها تا مرز ابهام و سردرگمی در جملات و رابطه آنها با یکدیگر دیده می شود.

گاهنامه هنر و مبارزه

حمید محوی

پاریس. 23 ژانویه 2012

درباره « شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران »

و «نشریه رادیکال (شماره 6)»

« خطر جنگ و ضرورت تأکید بر سیاست چپ رادیکال »

بخش 3

در این جا می پردازم که بررسی مقاله پژمان رحیمی و «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» که تحت عنوان « خطر جنگ و ضرورت تأکید بر سیاست چپ رادیکال» در نشریه انترنتی رادیکال شماره 6 منتشر شده و در عنوان مقاله کاملاً مشخص هست که این مقاله در عین حال منعکس کننده نظریات یک شورا یا سازمان دانشجویی می باشد یعنی : «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران».

علت انتخاب چنین مقاله ای نیز هشدارهای منوچهر صالحی در مقاله ای تحت عنوان «تجربه های شکست خورده سازمان سازی در انیران» (1) بود. بر این اساس جای آن دارد که پیش از همه سایت رادیکال به عنوان پایگاه انترنتی «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» بپرسیم که به چه مجوزی و به چه

اعتباری خودشان را نماینده گروه بی شمار دانشجویان و جوانان چپ ایران معرفی می کنند؟

مثل این است که من و ابراهیم شیری و جهانگیر محبی و ارشیا و یکی دو تا از این توده ای های ناراضی از حزب توده را با خودمان هم راه کنیم و بعد بیاییم و اعلام کنیم که ما « کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران » هستیم. کی به کیه؟

این گونه رفتارها و سازمان سازی های بی پایه و اساس که در پی تصاحب جریان های پر اهمیت است، ممکن است دلایل رنگارنگی داشته باشد، ممکن است تنها یک ماجراجویی باشد، چیزی شبیه فیلم «انجمن شاعران مرده» اثر پیتر ویر (1989). به همین علت من هیچ تهمتی به این شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران نمی زنم. ولی ایمیل آنها و فراخوان آنها در زمانی به دست می رسد که نویسنده و منتقد دیگری در مورد ترفندهای امپریالیستی برای مداخله در ایران از طریق اتحادیه های اپوزیسیون ایرانی در انیران هشدار می دهد. این هم زمانی در عین حال مصادف است با یک سری فراخوان های مشابه، در نتیجه وقتی نشریه ای می خواهد دانشجویان و جوانان ایرانی نمایندگی کند، کاملاً طبیعی خواهد بود که خواننده در مورد واقعیت امر از خودش سؤال کند.

مضافاً بر این که اگر سایت نشریه رادیکال شماره 6 و به پای مقاله مورد نظر ما در این جا مراجعه کنیم، می بینیم که هیچ اظهار نظری از سوی خوانندگان نوشته نشده است. در حالی که اگر به لینک عریان ساختن پستان سمت راست بدن گلشیفته فراهانی در یوتوب مراجعه کنید، با موج «کامنت هایی» مواجه خواهید شد که البته یکی از آنها را نیز نویسنده مقاله حاضر نوشته است، خواهید دانست که «انقلاب قهر آمیز» تا چه اندازه از جنبش سبز و پیش روی های ناتوی فرهنگی کم می آورد. در صورتی که اگر در شورا بودن این شورای دانشجویان و جوانان ایرانی حقیقتی وجود می داشت، در رابطه با مسئله ای به این اهمیت اولاً مطالب بیشتر و روشنتری می نوشتند، (حالا شاید بعداً بنویسند) و در ثانی در صورتی که حقیقتی وجود می داشت، دست کم می بایستی به اندازه موضوع نیمه عریان شدن گلشیفته فراهانی برای دانشجویان و جوانان و والدین و اساتید آنها اهمیت پیدا می کرد و واکنش نشان می دادند.

البته به هیچ عنوان منظورم این نیست که تعداد مراجعه کنندگان و یا تعداد نظریات گواه بر حقانیت مطلب و یا گروه است. ولی وقتی کار به «شورای این و آن» می کشد این فکر به ذهن خطور می کند که پشت این شورا دست کم یکی دو تا گردان و هنگ خوابیده است.

حال به سراغ متن مورد نظرمان می رویم. اگر دقت کنیم، می بینیم که بین «چپ رادیکال» که در عنوان مقاله دیده می شود، و «چپ ایران» تفاوت هایی وجود دارد. ولی روشن است که به راحتی می توانیم نام نشریه را – رادیکال – در نسبت مستقیم با «رادیکال» در عنوان مقاله بدانیم. در هر صورت در این سه مورد، یعنی نام شورا، نام نشریه و عنوان مقاله، می توانیم ابهام و تفاوتی نه چندان قابل رؤیت ولی حائز اهمیتی را مشاهده کنیم. یعنی ابهامی که در سر تا سر مقاله تحلیلی «شورای دانشجویان و جوانان ایران» ریشه می دواند.

ولی چرا می گویم حائز اهمیت؟ به چه اعتباری این موضوع حائز اهمیت می شود؟ به این علت که همین دیروز 22 ژانویه ایمیلی دریافت کردم که از برگزاری جلسه پالتاکی «به مناسبت سی امین سالگرد قیام آمل» خبر می داد: «این کمیته به منظور گرامی داشت این قیام تشکیل شده و می خواهد با برگزاری چند جلسه در پالتاک نسل جوان را با این رویداد تاریخی آشنا کند.» متأسفانه فایل تنها به شکل پی دی اف است و نمی توانم صفحه را با عکس تاریخی آن منتشر کنم.

در نتیجه با توجه به فاجعه انسانی مانند آن چه «قیام آمل» یا «نهضت سرداران» به عنوان یکی از جریان های رادیکال به تاریخ 1360، در بهبهه جنگ عراق به نیابت از امپریالیسم جهانی علیه ایران (1367_1359) فکر می کنم برای توجیه ارزیابی من از تفاوت [حائز اهمیت] کافی باشد. با یادآوری انی نکته در مورد قیام آمل که از صد نفری که تمام اعضای آن را به عنوان پیش قراولان ارتش خلقی بعضا با تفنگ ام یک قنداقه شکسته تشکیل می داد، و بعدا نیز اکیدا هیچ داوطلبی را برای ارتش خلقی اش از ترس این که مبادا جاسوس باشد نمی پذیرفت، 60 نفر از آنها از بین کردها، و خصوصا فرماندهی آن نیز به عهده یک پیش مرگ کارکشته واگذار شده بود.

یادآوری «قیام آمل» البته صرفاً از این جهت که قیام‌کننده‌ها اهل آمل نبودند ولی این شهر و جنگل اطرافش را برای آغاز عملیاتشان انتخاب کرده بودند. و هر کجا پاسدار و بسیج و سرباز ارتش ایران را می‌دیدند به نام خلق و ارتش خود ساخته خلقی می‌کشتند.

معلوم نیست چرا به خود اعضای طبقه حاکم و سرمایه‌داران حمله نکردند؟ و حالا هم یک عده از آنها به خارج از کشور آمده‌اند، چرا در اروپا به این همه بورژواهای ایرانی که پول ملت را بالا کشیده‌اند و حالا برای خودشان در کشورهای غربی حال می‌کنند، حمله نمی‌کنند؟ این‌ها دشمن خلق نیستند؟ خوب نمی‌توانند بکشند، و احتمالاً به این علت است که دولت سرمایه‌دار غربی به هر دو پناهندگی داده است. در جنگ لبنان در سال‌های هشتاد، جالب است بدانیم که تنها ساختمانی که یک گلوله هم به طرفش شلیک نشده و یک خراش هم برنداشته بود، بانک بود. به این علت که بانک به هر دو طرف منازعه پول می‌داد.

و معلوم نیست چرا «شورای دانشجویان و جوانان ایران» و «نضت سربداران» و «کانون انجمن‌های ایرانی در فرانسه» و عاقلان و منابع آگاه دانند که چه دارو دسته‌های دیگری که ناگهان هم زمان با هم راه افتاده‌اند؟ البته باید بپذیریم که هیچ کدامشان از دیدگاه چشم‌انداز عمومی خلق به پا خاسته ایران در انیران و در ایران به اندازه پستان سمت راست گلشیفته‌فراهانی طرفدار نداشته و پستانیزاسیون رسانه‌های ایرانی و انیرانی به اندازه‌ای بحران زده شده است که حتی اسماعیل هوشیار نیز در سایت تیف به آن بند کرده و برای نخستین بار انتقاداتش را علیه مجاهدین خلق به فراموشی سپرده است

گاهنامه هنر و مبارزه

حمید محوی

پاریس. 23 ژانویه 2012

درباره « شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران »

و « نشریه رادیکال (شماره 6) »

« خطر جنگ و ضرورت تأکید بر سیاست چپ رادیکال »

بخش 4

ساخت و سامان متن « خطر جنگ و ضرورت تأکید بر سیاست چپ رادیکال » برای آن که بتواند به عنوان بیانیه گروهی به اهمیت گروه « دانشجویان و جوانان چپ ایران » (واقعی یا مجازی...؟) باشد، و برای آن که بتواند از عهده موضوعی به اهمیت آن چه در عنوان متن اعلام شده برآید، دچار کاستی های بی شماری بوده و خواننده به تمرکز زیادی احتیاج خواهد داشت تا از طریق استخراج عناصر و مفاهیمی که به شکل پراکنده در متن وجود دارد، و تنها پس از تفسیر و تعبیر نسبی آنها، از رویکرد « شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران » در رابطه با موضوع مطروحه در متن اطلاع حاصل کند، و تنها حدس بزند که حرف حساب این متن با خواننده چیست.

اگر این بار نیز در خوانش متن دچار اشتباه نشده باشم، فکر می کنم که در دو بخش از متن منتشر شده در سایت « رادیکال » و به هم چنین دست کم در یک سایت دیگر (کار. ارگان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران. اکثریت)،

بیش از همه با خط مشی «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» که هنوز هویت و گستره اصلی آن برای ما مجهول است، آشنا می شویم. من این دوبخش را در این جا به رنگ آبی قید می کنم و سپس به تحلیل آن می پردازم. متأسفانه برای روشن ساختن تناقضات مجبور بودم خیلی حرف بزنم، و تمام کارهایم را تعطیل کردم تا اشتباهات و کاستی های نقد پیشینم را جبران کنم. امیدوارم متن حاضر بتواند پاسخ گوی انتظارات عمومی از کار نقد باشد.

نخستین بخشی که از متن استخراج کرده ام به قرار زیر است :

(1)

«دسته‌ی سوم مخالفان جنگ، مدافعان گشودن جبهه‌ی سوم هستند که شامل نیروهای چپ و رادیکالی می‌شوند که مخالفت با جنگ را از موضع مخالفت با کل نظام جمهوری اسلامی و همچنین مخالفت با پروژه و اهداف اصلی نیروهای نظامی مهاجم اعلام می کنند.

بی‌توجهی به اهداف سیاسی- اقتصادی نیروهای نظامی مهاجم اصولاً معنایی جز موافقت ضمنی با جنگ ندارد چرا که نمی‌تواند میان یک حمله‌ی نظامی مشخص با یک حمایت ظاهراً بشردوستانه تفکیک قائل شود.

افشای اهداف سیاسی- اقتصادی مهاجمان موضع ما را در قبال مبارزه‌ی بی‌امان با جمهوری اسلامی و همچنین تدارک آلترناتیو مستقل از منافع سرمایه‌ی بین‌المللی را روشن می‌کند و موقعیت صف مستقل سوسیالیستی را در میان مخالفان ناسیونالیست، رفرمیست و فرصت‌طلب جنگ مشخص می‌کند.

رفرمیست‌هایی که تا قبل از شاهکار «جمهوری اسلامی» ساز ناتو در لیبی، هر گونه مقاومت و مبارزه‌ی قهرآمیز مردم را آنگ خوشونت‌طلبی می‌زدند اکنون مدافع دخالت شده اند.

مشروعیت قهر انقلابی علیه نظام سرمایه پناه اسلامی اگر چه در گذشته آنگ خوشونت طلبی می‌خورد اما اکنون در میان نیروهای جنگ‌طلب می‌بایست تعریفی دقیق از خود ارائه کند.

مبارزه‌ی قهرآمیز از نظر ما ابتکار عمل سازماندهی شده‌ی توده‌ها برای سرنگونی دشمن طبقاتی‌ای است که آگاهانه از خوشونت دولتی برای بقای خود استفاده می‌کند. مبارزه‌ی

قهرآمیز از مشروعیت و ضرورت سیاسی - طبقاتی در نزد چپ رادیکال و انقلابی برخوردار است.»

این بخش از تحلیل‌ها به چشم اندازی تعلق دارد که نویسنده سعی می‌کند از تمایلات و نظریات گوناگون در رابطه با مسئله مداخله نظامی در ایران ترسیم کند.

همانطور که پیش از این گفتم، از دیدگاه من، این متن از روشنی کافی برخوردار نیست، و نه تنها روشن نیست بلکه کاملاً تاریک و متناقض است، و از جمله به همین دلیل نیز بود که من با خوانش سریع خودم که به نوشتن نخستین مقاله انجامید، دچار اشتباهاتی شدم که باید بگویم خوشبختانه موجب اعتراض یکی از خوانندگان شد. و طبیعتاً با تحریکاتی که در من ایجاد کرد، خودم را مجبور دانستم که با دقت بیشتری متن را بخوانم، و همین دقت عمل، در عین حال، موجب شد که به علت اصلی اشتباه خودم نیز پی ببرم. زیرا علت اصلی اشتباه من، نه تنها در سرعت عملی بود که در کوران نگارش تعدادی متن به کار بسته بودم بلکه در عین حال به ابهامات و تناقضاتی باز می‌گشت که بعداً در خود متن «پژمان رحیمی» کشف کردم.

گویی مقاومتی در کار بوده که نویسنده نتوانسته یا نخواسته با صراحت مطالبش را مطرح کند، و وقتی نوشته‌ای از صراحت کافی برخوردار نیست، برای آن باید حتماً دلیل خاصی وجود داشته باشد و احتمالاً مفهومش این است که نویسنده چیزی را پنهان می‌کند و یا تسلط کافی به موضوعی که مطرح می‌کند ندارد و یا به دلایل دیگری که هنوز از آن بی‌اطلاع هستیم. به عبارت دیگر و به طور کلی این نوع ابهامات در هر متنی، از دیدگاه من، به اعمال سهوی، به مفهومی که در روانکاوی رایج است، شباهت دارد و مشمول همان نتیجه‌گیری‌ها می‌شود. به این معنا که عمل سهوی همواره در یک آرزومندی ناخودآگاه ریشه دارد. البته ناخودآگاه را در این جا باید به مفهوم تمام و کمال آن در نظربگیریم. زیرا ناخودآگاه تنها به آن بخش از واپس زده‌هایی که فرد - نویسنده - به آن دسترسی ندارد و به آن آگاه نیست منحصر نمی‌باشد، بلکه شامل تمام واپس زدگی‌های آگاهانه، پرده‌پوشی و احتیاط‌کاری‌ها و حتی دروغ‌پردازی‌های آگاهانه نیز می‌شود. بر این اساس، اکنون می‌توانیم بپرسیم که پس این ابهامات در متن مورد نظر ما کدام است؟

نخستین ابهامی که در گروه کلمات «دسته سوم مخالفان جنگ» روی می‌دهد، این نکته است که این دسته سوم شامل «نیروهای چپ و رادیکال» معرفی می‌شود «که مخالفت

با جنگ را از موضع مخالفت با کل جمهوری اسلامی و هم چنین با پروژه و اهداف اصلی نیروهای نظامی مهاجم اعلام می کنند.»

در جمله بالا موضوع «اهداف اصلی» در رابطه با «نیروهای نظامی مهاجم» است که از دیدگاه من ابهام آمیز به نظر می رسد، و به این معنا که وقتی ما از «اهداف اصلی» حرف می زنیم طبیعا به [اهداف فرعی] نیز فکر می کنیم، و به شکل ضمنی گویی که [اهداف فرعی] هم می توان برای «نیروهای نظامی مهاجم» نیز قائل شد. چنین ابهامی در جمله بعدی به شکل روشن تری مطرح می شود :

«بی توجهی به اهداف سیاسی- اقتصادی نیروهای نظامی مهاجم اصولا معنایی جز موافقت ضمنی با جنگ ندارد چرا که نمی تواند میان یک حمله ی نظامی مشخص با یک حمایت ظاهرا بشر دوستانه تفکیک قائل شود.»

البته منطق و دلیل و برهانی که در ساختمان نظریه اعلام شده در این جمله دیده می شود، به هیچ عنوان امر مسلمی نیست. چرا که «بی توجهی به...» به هیچ عنوان نمی تواند نزد این فرد یا آن گروه، به علت نبود درک کافی نزد آنان از تفکیک «حمله ی نظامی و مشخص با یک - یا از یک - حمایت ظاهرا بشر دوستانه باشد.» بوده باشد، و هیچ تضمینی برای معادله ای که در جمله می بینیم وجود ندارد، زیرا می تواند دلیل دیگری داشته باشد. در بهترین حالت می توانیم بگوییم که این ادعا بیشتر پیامبرانه است و به هیچ نمونه عینی و به هیچ مرجعی اشاره ندارد.

پس، نتیجه می گیریم که آنهایی که نمی توانند بین «حمله ی نظامی مشخص» و «یک حمایت ظاهرا بشر دوستانه» تفکیک قائل شوند، به شکل ضمنی به دلیل عدم توجه به اهداف سیاسی و اقتصادی نیروهای مهاجم با جنگ علیه ایران موافق هستند.

در نتیجه مفهوم چنین نظریه ای این است که، اگر به اهداف سیاسی و اقتصادی نیروهای نظامی مهاجم توجه شود، می توان با شکل ضمنی با جنگ موافق بود، به شرط این که بین حمله ی نظامی مشخص (در این جا باز هم معلوم نیست [مشخص] یعنی چه؟) و یک حمایت ظاهرا بشر دوستانه تفکیک قائل شویم.

در این جا تناقض مضاعفی دیده می شود. که باید در آن دقت کرد. تناقض مضاعف، خوب دقت کنید! به این علت است که زیرا اولاً ندیده می گیرد که تمام جنگ های امپریالیستی، دست کم از آخرین دهه قرن بیستم تا امروز جملگی به بهانه بشر دوستانه انجام گرفته و اساسا «بشر دوستانه» یک واژه امپریالیستی و به قول ابراهیم شیری، اسب تروآی امپریالیسم است (به طور مشخص او اسب تروآ را در مورد شورای امنیت سازمان ملل متحد به کار می برد). و علاوه بر این، نویسنده، یعنی پژمان رحیمی و

«شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» می پذیرند که اساساً چیزی به نام مداخله نظامی بشردوستانه وجود دارد و آن را به رسمیت می شناسند. در واقع با چنین نظریه ای کاملاً دروازه شهر تروا را به روی ترفند یونانیان می گشایند. و من فکر می کنم که یک روز این کتاب ارزنده آن مورلی یعنی «اصول مقدماتی تبلیغات جنگ» (1) باید ترجمه شود تا ما در سطح گسترده تری پی ببریم که گفتمان «جنگ بشر دوستانه» و اصطلاحات دیگری مانند [جنگ برای دفاع از شرافت انسانی] و غیره تا چه اندازه در تمام جنگ ها حضور داشته و به گفتمان جنگ تعلق داشته و دارد. میشل شوسودوسکی واقعا چشم انداز مختصر و مفیدی برای رسانه های جهان سرمایه داری ترسیم کرده و می گوید «ما در جهان واژگونه به سر می بریم»، رسانه های امپریالیستی تمام واقعیات را واژگونه مطرح کرده اند، بر این اساس است که جنایت علیه بشریت نامش «حقوق بشر» از آب در می آید. و جنایت علیه بشریت لباس «مداخله بشر دوستانه» می پوشد. بر قراری منطقه ممنوعه پرواز که گویی می خواهد قوانین و آئین نامه عبور و مرور هوایی را تحت نظارت بگیرد، مفهومش تخریب زیربنای ملت های در حال رشد ...

و علاوه بر این آن چه این تناقض را به شکل مضاعف برای ما مطرح می سازد، در این نکته نهفته است که نویسنده می نویسد: «**ظاهرا**» - «**بشر دوستانه**». خوب دقت کنید!

این «**ظاهرا بشر دوستانه**» همان عنصری است که اساساً تمام جمله را بر باد می دهد.

چون که «**ظاهرا بشردوستانه**» عین همان «**جنگ مشخص**» است ولی به شکل «**ظاهرا بشر دوستانه**». چون که وقتی می گوئیم «**ظاهر بشردوستانه**» مفهومش این است که باطنا بشر دوستانه نیست. در نتیجه بین این مقوله هیچ تفکیکی نمی تواند وجود داشته باشد. در صورتی که نویسنده می خواهد بگوید که گویی می توان «**میان یک حمله ی نظامی مشخص با یک حمایت ظاهرا بشردوستانه**» تفکیک قائل شد. امیدوارم که موضوع تناقض مضاعف، در این جا کاملاً روشن شده باشد!

جمله بعدی متأسفانه برای من کاملاً نامفهوم است، ولی تنها می توانم یک مورد را حدس بزنم:

«**رفرمیست هایی که تا قبل از شاهکار "جمهوری اسلامی" ساز ناتو در لیبی، هر گونه مقاومت و مبارزه ی قهرآمیز مردم را آنگ خشونت طلبی می زدند اکنون مدافع دخالت شده اند.**»

یکی از معانی آن این است که گویی در لیبی «**مقاومت و مبارزه ی قهرآمیز مردم**» به راستی وجود داشته که به رفرمیست ها به آن «**آنگ خشونت طلبی می زدند**» بقیه جمله برایم روشن نیست و نمی توانم بفهمم که نویسنده چه می گوید. ولی در مورد بخشی که

برایم قابل فهم است و یا تصور می‌کنم که منظور نویسنده را فهمیده‌ام، به اعتبار تمام متن‌هایی که از سایت میشل شوسودوسکی و روزنامه‌انترنتی حزب مارکسیست لنینیست کانادا درباره جنگ استعماری علیه لیبی ترجمه و منتشر کرده‌ام، در لیبی هیچ‌گونه مبارزه قهر آمیزی از جانب مردم علیه رژیم معمر قذافی وجود نداشته، و از ماه‌ها پیش تماماً توسط ایالات متحده هدایت شده بود. همین می‌ماند که نویسنده نشان دهد که مردم در لیبی علیه معمر قذافی انقلاب کرده بودند و به شکل قهر آمیز مبارزه می‌کردند تا رژیم او را سرنگون کنند.

جمله بعدی :

«مشروعیت قهر انقلابی علیه نظام سرمایه پناه اسلامی اگر چه در گذشته آنگ خوشونت طلبی می‌خورد اما اکنون در میان نیروهای جنگ طلب می‌بایست تعریفی دقیق از خود ارائه کند.»

در این جمله موضوع «قهر انقلابی» علیه جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت سرمایه دار مطرح می‌شود و سپس ما با «نیروهای جنگ طلب» در این جمله مواجه می‌شویم که «می‌بایستی تعریفی دقیق از خود ارائه دهند».

جمله بعدی که مستقیماً از کتاب «دولت و انقلاب» لنین الهام گرفته شده، مانند خود اصطلاح «قهر انقلابی» موضوع را کمی روشنتر می‌سازد.

«مبارزه قهرآمیز از نظر ما ابتکار عمل سازماندهی شده‌ی توده‌ها برای سرنگونی دشمن طبقاتی‌ای است که آگاهانه از خشونت دولتی برای بقای خود استفاده می‌کند. مبارزه قهرآمیز از مشروعیت و ضرورت سیاسی - طبقاتی در نزد چپ رادیکال و انقلابی برخوردار است.»

در این دو جمله آخر باید یکی دیگر از تناقضات بپردازیم، و آن هم تفکیک طرفداران جنگ علیه ایران و مخالفان آن است. این گونه به نظر می‌رسد که «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» نیز از بازی زبانی برخی اپوزیسیون‌هایی که در خدمت اهداف امپریالیستی هستند بی‌بهره نمانده و به جای این که بگویند جنگ علیه ایران و یا جنگ علیه ملت ایران، یعنی چیزهایی می‌گویند که بی‌شبهت به «قهر انقلابی علیه نظام سرمایه پناه اسلامی» نیست، چندی پیش علی میر فطروس طی نامه عاشقانه‌ای به مقامات آمریکایی، درخواست کرده بود که سپاه پاسداران را بمباران کنند.

در هر صورت بین «[قهر انقلابی علیه نظام سرمایه پناه اسلامی](#)» که احتمالا باید از کمک های «[ظاهره بشر دوستانه](#)» برخوردار گردد و درخواست علی میرفطروس فاصله چندانى وجود ندارد.

البته اگر خواهیم از بین تمام این جفتک چهارکش ها به تعریف روشنی دست یابیم، چاره ای نخواهیم داشت به جز این که متن را مقدما تعبیر کنیم، و سپس آن را بر اساس نتیجه کار مورد داوری قرار دهیم، زیرا به همان شکلی که پیش از این در بالا توضیح دادم، مشکلی یا مانعی در کار نویسنده و شورای نام برده وجود داشته که آنان را از بیان روشن مسائل و مواضعشان بازداشته، و همین مشکل یا مانع مجهول در کار نوشتاری نیز بوده که پنهان کاری و نظریات انحرافی را بیش از پیش در اعلام نظریات متناقض متبلور ساخته است.

و اما تعبیر این قطعه از متن «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» چه می تواند باشد؟ به سادگی می توانیم بگوییم که برداشت های تحت الفظی از کتاب دولت و انقلاب لنین به برخی ها اجازه می دهد که علاوه بر این، آن را با نظریات النقاطی خودشان – و بورس های امپریالیستی - در هم بیامیزند و نتیجه بگیرند که می توانند با اشاره چشم و ابرو سیاست ها و اهداف امپریالیستی را به نفع براندازی جمهوری اسلامی هدایت کنند، و اعمال تروریستی و حذف فیزیکی پرولتاریای ماهر مانند مصطفی احمدی روشن در روز 21 دی 1390 را نیز با تکیه به «حمایت های ظاهره بشر دوستانه» (و باطنا جنگ طلبانه و نهایتا غیر انسانی و جنایتکارانه) به «[قهر انقلابی](#)» تلقی کنند : «[ابتکار عمل سازماندهی شده ی توده ها برای سرنگونی دشمن طبقاتی...](#)» با سلاح ها و امکانات امپریالیسم جهانی؟

اگر نگاهی به مناطق کردستان و بلوچستان، و تمام ترورهای اخیر، از دوران جنبش سبز و به ویژه ترور هدفمند ندا آقا سلطان (مراجعه شود به 10 بخش از مقاله «چه کسی ندا آقا سلطان را کشته است؟» در گاهنامه هنر و مبارزه. 23 می 2011 تا 29 ژوئن 2011) به عنوان خوراک تبلیغاتی و دروغ رسانه ای به این سو، می بینیم که چنین تحلیلی چندان هم از واقعیت عینی به دور نیست. همین حمایت های ظاهره بشر دوستانه را دارند به اجرا می گذارند و نتیجه اش سالیانه صدها کشته از هر دو طرف است. همین سه روز پیش 1 بهمن 1390 در شهر خرم آباد دو نفر موتور سوار به طرف دو پرسنل ارتش که منتظر اتوبوس بودند تیراندازی می کنند و یک نفر از آنها کشته و دیگری زخمی می شود (2) – یعنی موضوعی که در ذهنیت برخی از این رادیکال ها به شکل حذف فیزیکی دشمن خلق تلقی می شود. این گونه حوادث در ایران تقریبا دائمی به نظر می رسد. در عین حال می بینیم که چنین وقایعی چندان هم از تخیلات «رادیکال ها» به

دور نیست. ولی باید دید که در سطح بین المللی و در سطح داخلی چه جریان هایی خواهان چنین اعمال تروریستی هستند؟ و چه اهدافی را پی گیری می کنند. و آیا با چنین شیوه هایی خواهد بود که کمونیست ها می توانند دیکتاتوری پرولتاریا را در ایران برقرار کنند؟ مطمئنا نه.

در ادامه تعبیری که از رویکرد «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» مطرح کردیم، در عین حال می توانیم «حمایت ظاهرا بشر دوستانه» و تخیلات مرتبط به آن را در ذهنیت این بخش از چپ های رادیکال را با حوادثی که در لیبی روی داد و یا با حوادثی که در سوریه روی داده مقایسه کنیم، با این حساب که ابعاد آن در ایران غیر قابل پیشبینی به نظر می رسد. البته روشن است که قیام های قهر آمیز در ایران سوابقی دارند که احتمالا می تواند تا حدودی چشم انداز و ابعاد آن را برای ما آشکار سازد.

مطمئنا چنین طرح هایی اساسا در دستور روز پنتاگون وجود دارد و «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» می توانند مطمئن باشند که از «حمایت های ظاهرا بشر دوستانه» و اساسا «بشر دوستانه» پنتاگون اگر تا کنون برخوردار نشده باشند، حتما با پی گیری نظریاتشان برخوردار خواهند شد و به نتایج درخشانی دست خواهند یافت. ولی مطمئنا نه مردم ایران و نه کارگران ایران و نه کمونیست های واقعی ایران در کنار آنها صف آرایی نخواهند کرد.

مبارزه طبقاتی و تشکل جنبش کمونیستی ایران برای ایجاد دولت پرولتاریایی و آغاز ساختمان سوسیالیستی احتمالا مسیر های دیگری به جز بر پا کردن جنگ داخلی و کشتار پرولتاریای ماهر ایران و هم کاری با امپریالیسم جهانی جستجو خواهد کرد.

حال می پردازم به دومین بخشی که انتخاب کرده بودم. این دومین بخش آخرین پاراگراف های را متن را تشکیل می دهد و به عبارت زیر است:

(2)

« بدین ترتیب وظیفه‌ی چپ رادیکال تاکید بر محتوای ساختاری جنگ امپریالیستی است تا از این طریق کارکرد و گزکارکرد "دولت سرکش" جمهوری اسلامی در چهارچوب منافع منطقه‌ای و عمومی سرمایه‌ی جهانی نیز مشخص شود و از این زاویه است که مبارزه با کلیت نظام جمهوری اسلامی، سمت و سوی سوسیالیستی و در عین حال خصالتی ضد جنگ و ضد سرمایه‌داری به خود می‌گیرد.

تلاش برای سازماندهی مردمی در جهت برنامه‌ی راه‌بردی کمونیستی علیه نماینده‌ی طبقاتی سرمایه‌داری – دولت جمهوری اسلامی – و افشای اهداف سرمایه‌ی بین‌المللی در به کارگیری روی‌کردِ دوگانه‌ی «مماشات و معامله» یا «اقدام نظامی» علیه جمهوری اسلامی در دستور کار نیروهای چپ و انقلابی قرار دارد و در این مسیر اتحاد و هم‌بسته‌گی نیروهای رادیکال و انقلابی در جهت تلاش برای طرح آلترناتیو سوسیالیستی و انقلابی و تدارک برای شکل‌گیری آن ضروری است. خطر جنگ برای ما فرصتی دوباره برای تاکید بر سازماندهی انقلابی برای دخالت‌گری آگاهانه‌ی توده‌ها در سرنوشت خویش است.»

در مورد پاراگراف اول می‌توانم بگویم که متأسفانه قادر به درک هیچ مفهومی از آن نیستم.

ولی تنها در مورد پاراگراف آخر می‌توانم بگویم که اگر تمرکز «شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران» روی خطر جنگ به عنوان موقعیت مناسب و یا وضعیت جنگی به عنوان وضعیت کمال مطلوب برای ایجاد آلترناتیو سوسیالیستی و انقلابی می‌باشد، باید بگویم که از دیدگاه من، تمام فرصت‌ها برای سازمان بخشیدن به مبارزه طبقاتی و احتمالاً تشکیل دولت پرولتری مناسب خواهد بود.

پا نوشت :

1) Anne MORELLI. Pribcipes élémentaire de propagande de guerre ; Ed aden 2010

2) حمله مسلحانه به پرسنل ارتش در خرم‌آباد

<http://www.mardomak.org/story/68266>